

برنده‌ی جایزه‌ی کتاب آرگون ۱۹۹۷



ترجمه

چاک پالانیک باشگاه مشت‌زنی

ترجمه‌ی پیمان خاکسار

- جهان‌نو -

www.cheshmeh.ir

cheshmeh@cheshmeh.ir

021-77008000

۷۷۷۸۸۶۰

مقدمه‌ی مترجم

چارلز مایکل (چاک) پالانیک در سال ۱۹۶۲ در واشنگتن به دنیا آمد. او به همراه خانواده‌اش در یک کاراوان زندگی می‌کرد. پدر و مادرش پس از جدایی، چاک و سه خواهر و برادرش را به پدر بزرگ‌شان که مزرعه‌ای در شرق واشنگتن داشت، سپردند.

چاک در جوانی به دانشکده‌ی روزنامه‌نگاری دانشگاه/ارگون رفت و در سال ۱۹۸۶ فارغ‌التحصیل شد. همزمان با تحصیل به عنوان کارآموز با رادیو پورتلند همکاری می‌کرد. بعد از تجربه‌ای کوتاه در مقاله‌نویسی برای چند روزنامه‌ی محلی، شغلش را عوض کرد و مکانیک ماشین‌های سنگین شد و گاه‌گداری هم مقاله می‌نوشت. در این دوره حتی چند جزوه‌ی تخصصی درباره‌ی تعمیر کامیون منتشر کرد. اما این شغل را هم رها کرد و داوطلبانه در یک مرکز نگهداری بی‌خانمان‌ها مشغول کار شد. بعد هم در یک آسایشگاه، باز هم بدون دریافت دستمزد، مریض‌های روبه‌مرگ را به انجمن‌های حمایتی می‌برد و برمی‌گرداند. بعد از درگذشت یکی از بیمارها که به او وابستگی پیدا کرده بود، کار داوطلبانه را رها کرد. پس از آن در کلاس‌های داستان‌نویسی تام اسپانبار شرکت کرد.

اولین رمانش را هیچ‌وقت به ناشر نسپرد. دومین رمانش، *میولاهای نامرئی*، را ناشران رد کردند چون بیش از اندازه آزارنده بود. پالانیک کتاب سومش *باشگاه*

تایلر یک شغل پیشخدمتی برایم پیدا می‌کند و بعد تفنگی در دهانم می‌چپاند و می‌گوید که اولین قدم برای رسیدن به جاودانگی مردن است. با این‌که من و تایلر از مدت‌ها قبل بهترین دوست هم بودیم باز هم مردم همیشه از من می‌پرسیدند که اسم تایلر دردن^۱ به گوشم خورده یا نه.

لوله‌ی تفنگ به ته گلویم فشار می‌آورد. تایلر می‌گوید: ما واقعاً نمی‌میریم. با زبانم شیارهای صداخفه‌کن لوله‌ی تفنگ را که خودمان مته‌شان کرده‌ایم حس می‌کنم. بیشتر صدایی که شلیک گلوله ایجاد می‌کند در اثر انبساط گازهاست. گلوله صدای زیر قابل شنیدنی هم تولید می‌کند که به خاطر حرکت بسیار سریعش است. برای خفه کردن صدا، فقط باید تعداد زیادی سوراخ داخل لوله‌ی تفنگ ایجاد کرد. این کار به گازها اجازه‌ی خروج می‌دهد و این‌طوری سرعت گلوله به کمتر از سرعت صوت می‌رسد.

اگر سوراخ‌ها را درست مته نکنی تفنگ در دست منفجر می‌شود. تایلر می‌گوید: این واقعاً مرگ نیست. ما افسانه خواهیم شد. ما پیر نمی‌شیم. با زبانم لوله‌ی تفنگ را به سمت لپم می‌رانم و می‌گویم: تایلر، ما که دراکولا نیستیم.